

نگاهی به نقش دولت در تقویت فرهنگ مشارکت شهروندان

حسین رحمت‌اللهی^{۱*}، احسان آقامحمدآقایی^۲، مهدی بالوی^۳، منوچهر توسلی نائینی^۴

۱. دانشیار، پردیس فارابی دانشگاه تهران، قم، ایران
۲. پژوهشگر و مدرس دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران شمال، تهران، ایران
۳. استادیار، پردیس فارابی دانشگاه تهران، قم، ایران
۴. استادیار، دانشکده علوم اداری و اقتصاد، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۵/۱۱؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۲/۱۳)

چکیده

هدف پژوهش حاضر، با تکیه بر فرض تکلیف دولت در مشارکت‌پذیری شهروندان، تحلیل نقش دولت در تقویت فرهنگ مشارکت عمومی است. به باور نگارندگان، خواست و اراده واقعی دولت در مسیر جلب مشارکت مردم نقشی تعیین‌کننده و انکارناپذیر دارد. از این‌رو، مقاومت و بی‌تمایلی دولت‌ها نسبت به حضور و مشارکت مردم در اعمال قدرت، آسیبی جدی به حوزه عمومی وارد خواهد کرد. به باور این پژوهش، مشارکت مردم از عوامل اساسی دموکراتیک قلمدادشدن نظام سیاسی است که جز از طریق توسعه و تقویت فرهنگ مشارکت محقق نمی‌شود. از این‌رو، دغدغه پژوهش حاضر، ایجاد بسترهای فرهنگی و تأکید بر گام‌هایی ضروری از جمله آموزش شهروندان، جامعه‌پذیرسازی، جهت‌بخشی به مشارکت، ظرفیت‌سازی، ساماندهی گروه‌های مؤثر در قدرت، آزدسازی رسانه‌ها و انحصارزدایی است که دولت باید بدان ملتزم باشد.

کلیدواژگان

بسترسازی فرهنگی، تقویت فرهنگ مشارکت، مشارکت‌پذیری شهروندان، نقش دولت.

مقدمه

مسئله بنیادین پژوهش حاضر پرداختن به جنبه‌هایی از تکلیف دولت در جریان ساخت و تقویت فرهنگ مشارکت شهروندی است، که از آن به نقش تعبیر می‌کند. فرضیه اصلی در این راستا متوجه نحوه رفتار و عملکرد دولت در برخورد با شهروندان و مسلمات حقوق آن‌ها، از جمله حق مشارکت است. به باور مفروض این مقاله، دولت بر پایه «نظریه میثاق اجتماعی»، و بنا بر اختصاص «حق بنیادین حاکمیت مردم» و «حق تعیین سرنوشت همگانی» به مردم، در برابر آنان دست‌کم در حوزه مشارکت‌پذیری مکلف است. بنابراین، دولت در اجرای این مهم، با التزام به ساخت فرهنگ مشارکتی، می‌تواند زمینه بیشترین میزان آگاهی، شناخت و بهره‌مندی شهروندان از جایگاه و نقش فعال در تعیین سرنوشت و سرشت شهروندی خویش را فراهم کند. در تأیید این باور باید اشاره کرد که مشارکت همگانی شهروندان در جامعه، بیش از هر امر دیگر، مستلزم ایجاد بسترهای فرهنگی و آموزشی برای آگاهی از حقوق مشارکتی است. پیامد این آگاهی، به مشارکت فعالانه شهروندان در تصمیم‌سازی‌ها به آگاهی و شناخت شهروندان از هویت شهروندی خویش و مداخله همه‌جانبه شهروندان در مدیریت امور سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، می‌انجامد. از طرفی، اتخاذ هر گونه سیاستی که به تسلط بیشتر دولت بر جامعه و شهروندان منجر شود، آشکارا با ایجاد و استمرار نظام سیاسی مشارکت‌پذیر و مردم‌گرا مغایر است. بدین‌سان می‌توان گفت اعتقاد دولت‌ها به حقانیت و ارجحیت شهروندان در اعمال قدرت به نحو همسان با دولت، در مقام نظر، و همچنین، درجه وفاداری و پای‌بندی دولت‌ها به ملاک‌های شهروندبنیادی در مقام عمل، نشان‌دهنده میزان مشارکت‌پذیری یا مشارکت‌گریزی دولت‌هاست. پژوهش پیش رو از میان تنوع و گستره میدان مطالعاتی پیرامون نقش‌های دولت، درصدد است تکلیف بنیادین دولت در به‌رسمیت‌شناختن حق مشارکت شهروندان در مدیریت سیاسی جامعه را از رهگذر توجه به مقوله فرهنگ مشارکت و نقش دولت در توسعه آن واکاود و به مصادیقی از نقش دولت در این زمینه اشاره کند.

نحوه برخورد دولت در مواجهه با مشارکت شهروندان

فرهنگ‌سازی از جمله اقدامات سازنده‌ای است که به تدریج در اشکال مختلف توسعه‌یافتگی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و حقوقی نمایان می‌شود. از این رو، اتخاذ هر سیاست رفتاری یا موضع‌گیری دولت‌ها در زمینه بهره‌مندکردن شهروندان از منافع سیاسی-اجتماعی، بی‌تردید در بافت فرهنگ سیاسی جامعه مورد نظر ریشه دارد. بدین ترتیب، باید در نظر داشت که بروز رفتار و حرکات دموکراتیک از سوی دولت‌ها، بدین معنا که حضور شهروندان را در مدیریت سیاسی جامعه بپذیرند و بدان بارو داشته باشند، سبب ایجاد حس تفاهم و هم‌سویی دولت‌مردان با شهروندان و اعتماد شهروندان به حاکمان، به‌عنوان نگاهبانان ارزش‌ها و هویت‌های بشری، می‌شود. با این توصیف، ساخت فرهنگ سیاسی-اجتماعی توسعه‌یافته را به‌عنوان عاملی اساسی در توسعه و تعالی یک جامعه می‌توان برشمرد و از همین روست که جان استوارت میل^۱ بهترین حکومت را حکومت انتخابی می‌داند. بنابراین، از نظر میل، یکی از برترین سودمندی‌های حکومت آزاد، پرورش هوش و احساس شهروندی است و این کار زمانی محقق می‌شود که شهروندان برای ایفای نقش‌های شهروندی، که به‌طور مستقیم بر منافع مشترک آن‌ها اثرگذار باشد، به همکاری فراخوانده شوند (میل، ۱۳۶۹، ص ۱۵۰). همچنین، با توجه به نظر ماتیو آرنولد^۲، قلمرو به شهروندان، در حقیقت آغاز فرایند انسان‌سازی است و هدف آن با هدف فرهنگ، که جست‌وجوی کمال است، انطباق کامل دارد. بنابر نظر آرنولد، آموزش شهروندان تکلیف اصلی دولت یا میدان عمل دولت است که در خدمت یکپارچه‌کردن انسان‌ها قرار می‌گیرد و شهروندان را برای مشارکت حداکثری در اداره کشور و سهیم‌شدن بیشتر در کانون قدرت متمرکز، آماده و مجهز می‌کند (لزلی، ۱۳۷۸، ص ۴۷). بدین منوال، دولت‌ها در ایفای نقش مؤثر خود در تحقق مطلوب و بسامد فرهنگ سیاسی و شهروندی، با سه متن (نمایشنامه) مواجه‌اند (Rahmatollahi et al., 2015, pp.113-114).

1. John Stuart Mill
2. Matthew Arnold

به تعبیر آلموند^۱، نمود این مواجهاات را در رفتارهایی متأثر از فرهنگ‌های سیاسی محدود، تبعی و مشارکتی می‌توان صورت‌بندی کرد (مسعودنیا مهدی‌پور، ۱۳۹۰، ص ۶۴) و نظایر آن را با رویکرد و رفتار سیاسی دولت‌ها در قبال مشارکت شهروندان به شرح زیر می‌توان بیان کرد (ازکیا و غفاری، ۱۳۸۳، ص ۳۷).

سیاست ضد‌مشارکتی^۲: در این فرهنگ سیاسی شهروندان از جایگاه شهروندی خود و نحوه سیاست‌گذاری دولت و ساختار نظام سیاسی آگاهی ندارند، و سبک حکمرانی دولت طوری تنظیم و تعریف می‌شود که منافع عمومی شهروندان به حالت تعلیق در می‌آید؛

سیاست مشارکت‌پذیری هدایت‌شده^۳: در فرهنگ سیاسی تبعی، شهروندان فقط از برخی کارکردهای دولت نظیر قانون‌گذاری و نظام مالیاتی، که شناخته‌شده‌ترند، آگاهی می‌یابند و راه‌های فهم و شناخت و نقش‌آفرینی مؤثر بر نظام سیاسی و نیز زیرساخت‌های جامعه را نمی‌شناسند. با اتخاذ چنین سیاستی، دولت‌ها اهداف خویش را در پوشش طرح‌های به‌ظاهر عام‌المنفعه پیگیری می‌کنند.

سیاست مشارکت‌پذیری واقعی^۴: در فرهنگ سیاسی مشارکتی، شهروندان از آگاهی کامل سیاسی برخوردارند. دولت نیز به صورت واقعی قدرت را به نهادهای مدنی و شهروندی واگذار می‌کند. در نتیجه، شهروندان از میزان اقتدار لازم برای دخالت بی‌واسطه در تعیین سرنوشت خویش، از مجرای احزاب فراگیر و نظارت مستمر بر نظام سیاسی حاکم، برخوردار خواهند بود. در چنین بافتی، جریان ساخت فرهنگ مشارکت سازمانی، به روش مطلوب و شهروندمدارانه محقق می‌شود. پیامد این رفتار دولت موجب می‌شود در جامعه، شهروندان احساس کنند مدیر سازمان خودشان هستند و خود را در مقابل سرنوشت سازمان مسئول بدانند (خوبروی‌پاک، ۱۳۸۴،

-
1. Almond
 2. Anti Participation Methods
 3. Guided Particibility Methods
 4. Real Particibility Methods

ص ۱۶-۱۵)، این الگوی رفتاری دولت، راهکار مناسبی برای دریافت و به‌کارگیری همه توانایی‌های کارکنان برای تحقق اهداف فردی و سازمانی است. تحقیقات نشان می‌دهد توجه دولت به خواست و منافع عمومی موجب می‌شود شهروندان این اقدام دولت را به‌عنوان رفتاری مثبت و مؤثر یاد کنند و اغلب به‌دلیل خوشایندی چنین تجربه‌ای تلاش کنند تا بار دیگر از این موهبت برخوردار شوند. همچنین، نتایج این پژوهش‌ها حکایت از آن دارد که در بیش از ۹۹٫۳ درصد از دولت‌های شهروندبنیاد، میزان رضایت‌مندی و اعتماد شهروندان نسبت به دولت، سددردصد بوده است. بنابراین، اگر شهروندان فقط برای یک‌بار به سبب ارائه پیشنهادها خود در مسائل سیاسی و اقتصادی رخصت مداخله یابند و از این رهگذر تشویق شوند، و لو به صورت مادی، هرچند هم که این تشویق‌ها ناچیز و ناقابل باشد، این عامل سبب بهره‌مندی از احساس مثبت و دوست‌داشتنی ارزشمند بودن می‌شود و زمینه خودحاکمیتی شهروندان و مداخله مستقیم در عرصه سیاست‌گذاری عمومی را فراهم کرده است (الوانی، ۱۳۸۳، ص ۱۲۴).

نقش‌های دولت در توسعه فرهنگ مشارکتی

به‌طور کلی فرهنگ‌سازی، یکی از عوامل مؤثر بر میزان مشارکت شهروندان در امور سیاسی و اجتماعی محسوب می‌شود. از این رو، بر این نکته باید تأکید کرد که چنین مشارکتی متأثر از دو عامل است: عامل نخست وقتی ممکن می‌شود که همگان از حداقل آموزش عمومی و شناخت و توان علمی برای بررسی مسائل و مشکلات، برخوردار باشند (لوفان بومر^۱، ۱۳۸۵، ص ۹۲۷). در شناسایی بستر این مهم باید توجه کرد که فرهنگ‌سازی سیر مرحله‌به‌مرحله دارد. دولت‌ها با به‌کارگیری طرح‌های آموزشی، به بالارفتن سطح آگاهی سیاسی خانواده‌ها، به‌عنوان اولین، کوچک‌ترین و مهم‌ترین نهاد اجتماعی، برای برعهده‌گرفتن نقش‌های سازنده در جامعه کمک می‌کنند. در این مسیر آموزشی - تربیتی، دولت موجب می‌شود شهروندان رفتارهای درست و

1. Franklin levan Baumer

متعارفی را در نوع برخوردهای روزمره خود با دیگران اتخاذ کنند. هر گونه آموزشی که به طور هدایت شده از جانب خانواده، معلمان، مربیان و به ویژه دولت به شهروندان عرضه می شود، بسان سرمایه گذاری های بلندمدتی است که جامعه را در برابر آسیب های بی هویتی، از خود بیگانگی، تهاجم فرهنگی و معضلاتی از این دست، ایمن می کند. از این رو، دولت ها برای ارتقای بیشتر بازده آموزش دهی و تربیت بهتر نسل های بعدی، نخست باید فرهنگ و پیشینه های آن را بسازند. سپس، به آموزش همه جانبه شهروندان در هر رده اجتماعی و نیروهای تحت خدمت خود در ساختار قوای حاکمه، برای کارآمدی و اثربخشی بیشتر مبادرت کنند (بیتام^۱، ۱۳۸۳، ص ۷۴-۷۱).

عامل دوم ناظر به تعهدشناسی دولت است. بنابراین، با فرض اینکه مشارکت فعالیت های داوطلبانه، ارادی و آگاهانه است که افراد و سازمان را در یک تقابل متناظر درگیر می کند، می توان گفت ایجاد تعادل در این تقابل دوسویه، مستلزم تعهدشناسی از سوی دولت است. به دیگر سخن، دولت تعهداتی را که در اصل جنبه اخلاقی دارند و به مثابه معیارهای جهانی منشور اخلاقی برای تعهدشناسی دولت ها به شمار می روند، بر عهده می گیرد. از جمله این اصول ارزشی می توان به اصل های امانت، مالکیت، اعتبار و اعتماد، شفافیت، منزلت، انصاف، شهروندی و حساسیت متقابل اشاره کرد (خنیفر و مقیمی، ۱۳۸۸، ص ۲۴۸-۲۴۷). در حقیقت، دولت با قبول تعهدات اخلاقی نقش خود را که بیشتر چهره حقوقی دارد، ایفا می کند. شایان ذکر است نگاه بشردوستانه به تعهدات دولت در اسناد بین المللی چندی نظیر اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق های حقوق بشری و شهروندی به رسمیت شناخته شده است.^۲ از این رو، این وجه الزام آور برای دولت ها را می توان به عنوان پارادایم مدیریت سازمانی نوین^۳ یا به تعبیر فنی تر، آن را در زمره گفتمان «حقوق

1. David Beetham

۲. ماده ۲۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر ۱۹۴۸ و بند ۱ از ماده ۱ از هر دو میثاق ۱۹۶۶، همچنین، بند ۸ اصل سوم قانون

اساسی جمهوری اسلامی ایران به ضرورت مشارکت و التزام دولت در این زمینه پرداخته است.

۳. که دربردرنده نگاهی بشردوستانه برای شهروندان و نگاه تکلیف مدارانه برای دولت است.

عمومی دموکراتیک»^۱ تلقی کرد (توحیدفام، ۱۳۸۱، ص ۳۰۶-۳۰۷). بدین ترتیب، باور و تعهد دولت به این مسئله که گرداننده اصلی سازمان‌ها مردم هستند و دست‌کم بخشی از قدرت مدیریت سازمانی از آن مردم است، و میزان پذیرش یا سرپیچی از این مهم، نشان‌دهنده التزام عملی دولت‌ها به توسعه یا عدم توسعه فرهنگ مشارکت سازمانی است (Dahl, 1989, pp.120-121).

بر این اساس، می‌توان نتیجه گرفت در الگوهای فرهنگ‌سازی دموکراتیک، درجه آگاهی سیاسی و اجتماعی شهروندان به‌طور مستقیم با کیفیت جریان اطلاعات ارتباط دارد. الگوی فرهنگ‌سازی سیاسی در نظام‌های سیاسی شهروندبنیاد، راهکاری برای بالابردن توان فکری تحول در باورهای افراد برای مؤثر بودن و نقش‌آفرینی در جامعه است. با توجه به این واقعیت‌ها می‌توان دریافت که دامنه فرهنگ‌سازی تا چه حد وسیع و متنوع است؛ از نخستین مراحل شکل‌گیری شخصیت افراد تا تکوین و بلوغ آن را دربرمی‌گیرد. بنابراین، مسائلی مانند تغییر در منش و هویت افراد، آداب و رسوم و عوامل شخصیتی، می‌توانند در راستای فرهنگ‌سازی، مؤثر واقع شوند. همچنین، در فرهنگ سیاسی مشارکتی دولت بالاترین میزان التزام اخلاقی و عملی به مشارکت‌پذیری را در برنامه خود دارد. از این میان، به سه مؤلفه آموزشی، جامعه‌پذیری و ظرفیت‌سازی به‌عنوان التزامات بنیادین دولت در جریان ساخت فرهنگ مشارکت سازمانی پرداخته می‌شود. بدین ترتیب، جریان مشارکت سیاسی هدفمند، قانونی و سازمان‌یافته، جز از طریق تقویت تشکلهای سیاسی توسط دولت، در موقعیتی که نهادهای مدنی هنوز مستقر نشده‌اند، محقق نمی‌شود. از این رو، اگر جریان تشکیل و استمرار احزاب محدود یا محصور شود، شکاف‌های اجتماعی موجود تشدید می‌شوند و این شکاف‌ها سرانجام بحران‌ساز خواهند بود. حزب سیاسی در واقع با اتحاد سازمان‌یافته گوناگون محلی، منطقه‌ای و ملی و با هدف شرکت در کارکردها و

۱. حقوق عمومی دموکراتیک تعیین‌کننده معیارهای دموکراسی یا ظرفیت حقوقی اعضای یک جامعه دموکراتیک است و دربردارنده هفت مجموعه از حق‌ها شامل: حقوق سلامت و بهداشت، حقوق اجتماعی، فرهنگی، مدنی، اقتصادی، سیاسی و حق آرامش است.

نهادهای سیاسی جامعه خاستگاه خود، می‌کوشد قدرت سیاسی را تصاحب کند و از طریق احراز این قدرت، به نظرها و منافع اعضای خود اعتبار بخشد (دوورژه^۱، ۱۳۵۸، ص ۶۸-۶۵). از این رو، عمده‌ترین کارکردها یا مزایای حزب سیاسی در ارتباط با مشارکت‌پذیری مردم را می‌توان به شرح زیر برشمرد:

آموزش شهروندان به منظور افزایش مشارکت

آموزش سیاسی همراه با پرورش فکر سیاسی و آماده‌کردن شهروندان برای نقش‌آفرینی مدنی، به‌مثابه رویکردی فرایندمحور مورد توجه واقع می‌شود و از جمله راه‌های تحقق فرهنگ سیاسی مطلوب است. آموزش سیاسی - مدنی ناظر به مشارکت آگاهانه و عام‌گرایانه در تعیین سرنوشت سیاسی و عمومی است. پرورش سیاسی نیز به فرایندهایی اشاره دارد که افراد به کمک آن‌ها هنجارها، ارزش‌ها و الگوهای رفتار سیاسی ملت‌ها، گروه‌ها یا خرده‌گروه‌هایی را که به آن تعلق دارند، می‌آموزند (لیپست^۲، ۱۳۸۲، ص ۴۳۹). بنابراین، مشارکت‌جویی آگاهانه و پرورش‌یافته از این رو اهمیت می‌یابد که شهروندان باید نسبت به پیامد اهداف و منافع مشارکت درک متعارفی حاصل کنند. به‌طوری که «ممکن است تصور شود که تربیت شهروندان مستقیماً با فرایند دموکراتیزاسیون ارتباطی ندارد، اما در واقع چنین نیست. در عالم واقع، چه کشورهای مترقی و چه غیرمترقی، اکثریت، کمابیش با مردمان ساده است و این خیل عظیم بیش‌ازهمه، در اندیشه ساماندهی به معیشت خویش است و اغلب این حق را که حقیقتاً زمام‌دار اصلی جامعه هستند، به فراموشی می‌سپارند. در نتیجه، اقلیت حاکم از غفلت آنان سوءاستفاده کرده و با غصب حق حاکمیت آنان، اراده غاصبانه خود را تحمیل کرده و آن را به نام اراده عمومی بیان و معرفی می‌کنند. به‌ویژه در این دوران بازار تبلیغات، سخت گرم است و شهروندان ناآگاه و غافل، بیش از هر کس فریفته تبلیغات می‌شوند. با پیش‌آمدن چنین وضعی، دموکراسی از بنیاد سست و متزلزل می‌شود. وظیفه اصلی

1. Maurice Duverjer

2. Lipset

دولت در این میانه آن است که به سرعت و با جدیت تمام، مسیر پیش روی این آسیب‌ها را سد کند و سطح افکار عمومی را طوری بالا ببرد که زندگی را صرفاً امرار معاش و تحصیل قوت لایموت ندانند و دریابند که در جهان لذت‌های معنوی بالاتری هست. نیز دریابند که حق تعیین سرنوشت همه‌جانبه خویش را دارند و خود باید درباره سرنوشت اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، خویش، تصمیم بگیرند» (رحیمی، ۱۳۵۷، ص ۲۵). بدین ترتیب دولت با القای اصولی مانند خودمختاری و حق حاکمیت شهروندان در تعیین سرنوشت خویش، آموزش صحیح و سالم به شهروندان را به انجام می‌رساند و در مسیر منفعت‌رسانی به شهروندان پیش می‌رود. در حقیقت، جلب منعت عمومی مانند ارزش‌های انسانی و مطلوب دیگر نظیر ایجاد عدالت، برقراری امنیت، پاسخگویی و انتقادپذیری، کرامت‌مداری و مانند آن، موجب افزایش رضایت شهروندان از دولت می‌شود (میلبراث و گوئل^۱، ۱۳۸۶، ص ۲۳).

جامعه‌پذیری شهروندان

جامعه‌پذیری^۲ را می‌توان معرف فرایندی دانست که از مجرای آن شهروندان شیوه‌ها، ارزش‌ها و نقش‌های اجتماعی را فرامی‌گیرند و هویتی مدنی دارند. از این رو، جامعه‌پذیری سه وجه زندگی شهروندی را دربرمی‌گیرد که به ترتیب بیان‌کننده نخست، شخصیت؛ دوم، فرهنگ؛ سوم، جامعه است (نقیب‌زاده، ۱۳۸۱، ص ۸۸-۸۵). اندیشمندانی مانند آلموند و وربا^۳ به مقوله جامعه‌پذیری سیاسی توجه کرده‌اند و عواملی چند مانند خانواده، مدرسه، گروه‌های داوطلب، رسانه‌های جمعی، حکومت و کارگزاری‌های حزبی را در جامعه‌پذیری سیاسی شهروندان مؤثر دانسته‌اند (آلن و گای، ۱۳۸۴، ص ۹۲). با این وصف، جامعه‌پذیری سیاسی شهروندان، راهکاری مؤثر برای آموزش و جهت‌دهی به رفتار سیاسی شهروندان و ساماندهی تحقق منافع عمومی شهروندان است.

1. Melberath & Goel
2. Socialization
3. Verba

جهت‌بخشی به مشارکت شهروندان

در یک روایت کلان، برای هر اقدام سیاسی، دو گونه تصمیم می‌توان متصور شد: نخست، تصمیم درباره اقدام کردن یا اقدام نکردن و دیگر، تصمیم درباره جهت این اقدام است. در این میان، عوامل متعددی از جمله فشار خانواده و گروه همسالان، مسیر این جهت‌بخشی عمومی را دست‌خوش خود قرار می‌دهد و بدان عینیت می‌بخشد (میلبراث، ۱۳۸۶، ص ۲۰-۱۸). فرهنگ‌های سیاسی به‌فراخور، بر مبنای دو نوع جهت‌گیری شکل می‌گیرند. از این رو هر چه بنیان این جهت‌گیری بر عقلانیت و آگاهی تکیه داشته باشد، فرهنگ سیاسی تکامل‌یافته‌تر و مبتنی بر تحقق بیشترین میزان مشارکت عمومی خواهد بود و نکته بدیهی اینکه عکس قضیه هم صادق است. از این رو، محور نخست این جهت‌دهی، به نگرش‌های درونی شهروندان مربوط می‌شود و جهت‌بخشی دیگر، مبتنی بر وضعیت‌ها و مناسبات مدنی - سیاسی شهروندان است. جهت‌بخشی شهروندان شامل نوع نگرش‌های ادراکی، ارزشی و احساسی شهروندان نسبت به پدیده‌های سیاسی است که درجه درک اشخاص را نسبت به سیاست و ارزش‌های احساسی که برای کنش‌گری در راهبری امور کشور دارند، تعیین می‌کنند. در محور دوم، همان‌طور یادآور شدیم، جهت‌بخشی شهروندان، بیشتر بر مدار مناسبات زمام‌داری و زمامداران است و بیان‌کننده آن است که اشخاص حاکم، سیاست‌های حکومت و ساختارهای حکومتی، چه تأثیری در روند مشارکت می‌گذارند (بشیریه، ۱۳۸۲، ص ۳۳۴). از این رو، مهم‌ترین چالش پیش روی دولت‌ها در جامعه‌پذیری شهروندان، این است که واکنش شهروندان نسبت به نحوه عملکرد حکام و سیاست‌گذاری‌های دولت در فرهنگ‌سازی شهروندان را شناسایی کنند. همچنین، بررسی کنند که ساختارهای سیاسی جامعه چه امکانات و خط‌مشی‌ای را برای مشارکت سیاسی شهروندان در مدیریت عمومی جامعه پیش می‌گیرند. از مهم‌ترین وظایف دولت‌ها در جلب مشارکت شهروندان این است که جهت‌گیری سیاسی شهروندان را رصد، معقول و منطقی کنند. این امر مسیر نخواهد شد، مگر اینکه دولت خود در جهت‌گیری‌ها در برابر شهروندان و جهت‌بخشی به آن‌ها، رفتاری عقلانی و شهروندمدار داشته باشد و بسترهای لازم برای ایجاد فضای عمومی را به‌عنوان یک فرهنگ سیاسی پیشرفته و کارآمد فراهم کند.

کسب مشروعیت به روش ظرفیت‌سازی شهروندان

در زمینه مناسبات میان دولت و شهروندان، هر زمان که نارضایتی‌های ناشی از برخورد دولت در زندگی روزمره شهروندان به یک مسئله بحرانی یا مطالبه شهروندی بدل شود، آمادگی جامعه برای تغییر مناسبات سیاسی بیشتر احساس خواهد شد. در این وضعیت، همه انرژی دولت، صرف هزینه‌کرد مشروعیت‌سازی می‌شود. هر چند این تدبیر در کوتاه‌مدت ممکن است وافی به مقصود دولت‌ها باشد، در درازمدت این نحوه کسب مشروعیت برای نهادهای قدرت، معنا و کارکرد اصلی خود را، که همانا جلب نظر شهروندان است، از دست خواهند داد.

بنابراین، ظرفیت‌سازی^۱ به‌مثابه یکی از نقش‌آفرینی یا به تعبیر بهتر، هنر دولت‌ها در عرصه عمومی تلقی می‌شود. ظرفیت‌سازی دایر بر امکانات روزافزونی است که دولت برای ابراز نظرها و گسترش مشارکت شهروندان در اداره جامعه برعهده دارد. از این رو، اگر نوعی ایجاد ظرفیت در جامعه برای مشارکت همگانی صورت گیرد، می‌تواند تا حد زیادی نیروهای مردمی را با نشاط و انگیزه کند. تأثیر بهینه این امر زمانی آشکار می‌شود که هر یک از مشارکت‌کنندگان در مواجهه با حق تعیین سرنوشت خویش، احساس یک شهروند تأثیرگذار، کنش‌گر فعال و عنصری نیرومند در اجتماع داشته باشند.

در این فرایند، قواعد و الزاماتی به دولت‌های امروزی بار می‌شود:

(الف) از جمله این الزامات این است که دولت به این باور بنیادین و این توافق اساسی با شهروندان رسیده باشد که جانب احتیاط، انصاف و عدالت را در برخورد با شهروندان پیش گیرد؛ بدین معنا که در جریان اعمال قدرت، همواره به واگذاری بخشی از اختیارات تصمیم‌گیری و اعمال قدرت به شهروندان باور داشته باشد (Linz & Stephan, 1996, p.3).

(ب) از دیگر الزامات ظرفیت‌سازی برای جذب و جلب منافع عمومی به‌طوری که بیشترین تعداد شهروندان بتوانند خواست، مطالبات و منافع متعدد خود را در چارچوب‌های موجود و

1. CapacityBuilding in A-Z of Effective Participation, www.Partnerships.org.uk.p. 16.

متعارف در نظام سیاسی بیان کنند آن است که مردم بتوانند از بیشترین میزان ظرفیت خود برای گزینش رهبرانی مسئول در انتخاباتی عادلانه و آزاد سود جویند. در نتیجه این وضعیت، میزان اقتدار انحصاری و مطلقه دولت کاهش یافته و شهروندان قادر به اعمال به نسبت معقولی از حق حاکمیت خود خواهند بود (دایموند^۱ و همکاران، ۱۳۹۳، ص ۶۳-۵۸).

ج) افزایش تعداد عددی مشارکت‌کنندگان در جریان‌های سیاسی، بحران‌ساز است. با افزایش عددی کنشگران همواره احتمال دارد شهروندانی که در گذشته از کنش سیاسی به هر دلیل و موجبی، اعم از عوامل درونی و بیرونی، کنار بودند به عرصه کنش سیاسی فعال راه یابند (پای^۲ و همکاران، ۱۳۸۰، ص ۹۷). بنابراین، دولت‌ها مکلف به فراهم کردن زمینه‌های لازم برای اطمینان شهروندان به سیاست هستند. دولت با جلب اعتماد عمومی، شهروندان را به خود متمایل می‌کند و فضایی توأم با همدلی به وجود می‌آورد. بدین ترتیب، در جریان کسب مشروعیت از طریق افزایش ظرفیت مشارکت‌پذیری، دولتی کارآمدتر است که ضمن پای‌بندی به الزامات یادشده، وفاق اجتماعی بیشتری بین عموم پدید آورد و بتواند از برخورد و سرکوبی جناح‌ها جلوگیری کند. همچنین، قادر باشد تنش‌های سیاسی را کاهش دهد. فرهنگ‌های سیاسی پیشرفته هر موقعیتی را برای بهره‌گیری از نظرهای شهروندان به کار گیرند. نتیجه این نظرسنجی‌های پیاپی، آگاهی از نوع مطالبات شهروندان در عرصه سیاسی و اجتماعی و تخمین رضایتمندی همگانی از برنامه‌ها و راهبردهای جامعه است. افزوده شدن عددی شهروندان، برآیند مستقیم رفتار دولت با افکار و اندیشه‌هاست. دولت‌های کارآمد در مقایسه با دولت‌هایی با توانمندی و اخلاقمندی کمتر، از حساسیت و انعطاف‌پذیری بیشتر برای قبول ایرادها و اصلاح برخوردهای نادرست بهره‌مندند (مقیمی، ۱۳۸۰، ص ۱۷۶) چنین دولت‌هایی در واقع، به هر یک از این الزامات، به دیده تمرین سیاسی در مسیر کارآمدی و شهروندبنیادی می‌نگرند.

1. Larry Diamond
2. Lucian W. Pye

توانمندسازی شهروندان

عالمان و نظریه‌پردازانی مانند دیوید هلد بر این باورند که هر نظام سیاسی اگر بتواند احساس سودمندی شهروندان را پرورش دهد، بی‌تردید دولتی پیشرفته، دموکراتیک و کارآمد است. در ساختار چنین دولتی، قابلیت‌های بالقوه‌ای وجود دارد که به شکل‌گیری شهروندانی آگاه می‌انجامد تا بتوانند دلبستگی مستمری به فرایندهای حکومت‌کردن داشته باشند (Held, 1996, p.373). بر همین اساس، الگوی حکمرانی دموکراتیک، روشی برای ترغیب و جلب مداخله اکثر شهروندان در امور مربوط به آینده سیاسی خویش است. در این روش، نتایج مطلوبی از جمله حق تعیین سرنوشت و به‌رسمیت‌شناختن گروه‌های مختلف جامعه برای اظهارنظرکردن در همه عرصه‌ها و مسائل پیش روی جوامع انسانی، به دست می‌آید (دال، ۱۳۷۸، ص ۷۸-۷۷). باری، اندیشه ایجاد گروه‌های مدنی - شهروندی به‌طوری که بتوانند در تصمیم‌گیری‌ها مشارکت کنند، در اکثر دولت‌ها وجود ندارد. اما اگر دولتی با رویکرد فرهنگ‌سازی مدنی و اساسی کارآمد، در راستای تحقق بیشترین میزان منفعت عمومی پیشگام و همراه باشد، در حقیقت، به کارآیی و اثربخشی ماهیتی، ساختاری و نهادی خود، در مقام دولت، یاری رسانیده است. برای نمونه اکثر نظام‌های سیاسی دموکراتیک، مرز موفقیت خود را از یک سو در اجرای برنامه‌ها و راه‌بردهای اصلی جامعه و بهره‌گیری از نظر شهروندان در تصمیم‌گیری‌ها و از دیگر سو، ریشه بسیاری از معضلات عمومی درون نهادهای دولتی را ناشی از احساس نبود مشارکت آن‌ها در تصمیم‌گیری‌های سازمانی دانسته‌اند. قلمروی این مسئله، در جنبه‌های مختلفی مانند سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مصداق می‌یابد. بدین ترتیب، گرایش حاکمیت به برخورد مسالمت‌آمیز و مشارکت‌پذیرانه با شهروندان، گسترش حق‌های شهروندی، التزام به ایجاد برابری در برخورداری از فرصت‌ها برای شهروندان، تأمین و تضمین حق‌ها و آزادی‌های شهروندی، که جملگی به‌منزله ارکان اساسی حکمرانی مطلوب به شمار می‌آیند (فاضلی، ۱۳۸۹، ص ۲۵). در همین چارچوب فکری،

توانمندسازی شهروندان در حقیقت، معرف واگذاری بخشی از قدرت به ایشان بوده و به مثابه تکلیفی اساسی، دست کم در عالم نظر، برای دولت‌های دموکراتیک به شمار می‌آید. بنابراین، وقتی شهروندان به عنوان منابع و سرمایه انسانی پذیرفته شوند و به نیرو و توانایی آنان اذعان شده و کرامت آنان حفظ شود، خود را در موقعیت‌هایی برای برعهده گرفتن نقش‌های متعدد در جامعه می‌یابند که پیامد آن منفعت‌پذیری عمومی از سوی دولت را در پی خواهد داشت. باید اذعان کرد که درگیر شدن همگان در فرایند سیاست‌گذاری‌ها، از عوامل مقبولیت و مشروعیت یک نظام سیاسی به شمار آمده و موجب ایجاد حس رضایتمندی در شهروندان می‌شود و منبعی عظیم از انرژی و اعتماد به نفس و کارآمدی را برای اشخاص به ارمغان می‌آورد. این احساس خوشایند مطابق با تحقیقات با احساس تأثیرگذاری مدنی یا احساس تأثیرگذاری سیاسی ارتباط مستقیم دارد. به طوری که می‌توان گفت مشارکت در سیاست و احساس تأثیرگذاری همدیگر را پوشش می‌دهند و حلقه‌ای از آثار را در روند کنش‌گری فعال و پویای شهروندان به وجود می‌آورد. همچنین، موجب می‌شود احساس «خودنیرومندی» در شهروندان تقویت شود (میلبراث، ۱۳۸۶، ص ۹۵).

توجه به افکار عمومی

در نظام‌های دموکراتیک فرض بر این است که افکار عمومی به طور مستقیم یا غیرمستقیم بر روی تصمیم‌گیری‌های سیاسی مؤثر واقع می‌شوند. از این رو، در نظام‌های سیاسی مردم‌سالار، شیوه‌های همه‌پرسی و مراجعه به آرای مستقیم را برای تشخیص سطح و عمق خواست و مطالبات مردمی به کار می‌گیرند. همه‌پرسی از دیرباز در یونان باستان اعمال می‌شده است و اکنون در برخی کشورها مانند سوئیس به دلیل محدودیت شمار مردم و موقعیت سیاسی خاص آن اجراشدنی است. افزون بر آن، در سایر نظام‌های دموکراتیک این شیوه با اندک تغییراتی در نوع برگزاری آن به صورت رأی‌دادن به نمایندگان و نامزدهای تصدی پست‌های سیاسی حساس مانند نمایندگی کرسی‌های مجلس نمایندگی، ریاست جمهوری و شوراهای نمایندگی و محلی اجرا می‌شود. در حقیقت، مراجعه به آرای عمومی و توجه به فکر و خواست شهروندان توفیق دولت‌ها را در سازماندهی معقول و هدفمند مشارکت مردمی در پی دارد (بشیریه، ۱۳۸۲، ص ۴۱۰).

سازماندهی گروه‌های مؤثر در قدرت

در نظام‌های دموکراتیک، گروه‌های مؤثر مانند گروه‌های ذی‌نفع، ذی‌نفوذ، فشار و جناح‌های مختلف سیاسی به‌مثابه مجاری اصلی مشارکت سازمان‌یافته شهروندان هستند که در صدد اعمال نفوذ بر تصمیم‌گیری‌های دولت در جهت منافع خویش برمی‌آیند. گروه‌های یادشده در واقع به جلب مشارکت توده‌ای و نه سامان‌مند و نهادینه مردم می‌پردازند. این گروه‌ها به‌طور مستقیم، برای تأثیرگذاری و جهت‌دادن به سیاست‌های کلی نظام تشکیل نمی‌شوند، بلکه غالباً مقاصد دیگری مانند مقاصد اقتصادی و اجتماعی را دنبال می‌کنند و در پی اعمال نفوذ بر مقامات دولتی برمی‌آیند. از این رو، نقش دولت در ایجاد ساختار تشکیلاتی گروه‌ها اهمیتی بنیادی دارد و در گذر زمان می‌تواند در افزایش مشارکت مردم مؤثر واقع شود.

گروه ذی‌نفع

ساخت تشکیلاتی گروه‌های ذی‌نفع در عرصه اجتماعی طوری طراحی شده است که از سایر نهادهای دموکراتیک مانند احزاب سیاسی و پارلمان‌ها پشتیبانی می‌کند. این گروه به‌عنوان منبع اطلاعات سیاستمداران و تصمیم‌گیرندگان نقش مؤثری در «اجتماعی کردن» سیاست ایفا می‌کند و به‌مثابه مجرای دسترسی و تماس مردم با دولت به شمار می‌آید (بشیریه، ۱۳۷۶، ص ۳۸۰-۳۷۹). از این رو، گروه‌های ذی‌نفع با قدرت سیاسی زیادی که دارند می‌توانند در مشارکت‌پذیری مردم در جامعه سیاسی نقش مؤثری ایفا کنند.

گروه ذی‌نفوذ

تحلیل‌گران سیاسی گروه ذی‌نفوذ را از لوازم دموکراسی و عامل دوام و بقای آن به‌شمار می‌آورند و معتقدند که بدون وجود چنین گروه‌هایی، شهروندان نمی‌توانند از حقوق خود در برابر دستگاه‌های دولتی دفاع کنند. در این گروه‌ها تحرکات مشارکت سیاسی افراد ناکام می‌ماند. این گروه در دو دسته کلان جای‌گیر می‌شود:

«نخست، گروه‌های دستگاه رهبری در کشور مانند اتحادیه‌های بازرگانی، بانکداران و

ثروتمندان، روحانیان و وابستگان آنها در حکومت‌های دینی؛ دوم، گروه‌های توده مردم شامل جمعیت‌های مذهبی، اتحادیه‌های کارگری، دانشجویان، کارمندان، معلمان، زنان و جوانان، است. به‌طور کلی در مناسبات سیاسی، گروه‌های ذی‌نفوذ از بارزترین نشانه‌های جامعه باز و آزاد هستند و منافع و خواست عموم شهروندان در سطح زندگی سیاسی را بازتاب می‌دهند» (بشیریه، ۱۳۸۲، ص ۳۸۱).

با وجود این، چون گروه‌های ذی‌نفوذ فقط در پی منافع خود هستند، ممکن است با منافع جامعه در تضاد قرار گیرند و مطامع گروهی - جناحی را فدای مشارکت‌پذیری مردم کنند.

در دسته‌بندی گروه‌های ذی‌نفوذ چهار دسته قابل شناسایی و دسته‌بندی است:

- نخست، گروه‌های اقتصادی شامل اتحادیه‌ها و شرکت‌ها؛
 - دوم، گروه‌های مبتنی بر کارویژه‌های حفظ همبستگی مثل نهادهای حقوقی؛
 - سوم، گروه‌های فرهنگی مانند گروه‌های روشن‌فکری؛
 - چهارم، گروه‌های مجری کارویژه‌های سیاسی نظیر نهادهای پارلمانی و حاکمیتی.
- از این میان، نقش روشن‌فکران و نخبگان در عرصه مناسبات سیاسی جامعه، قابل تأمل است. این گروه با ارائه مشاوره به دولت و اعمال نفوذ بر سیاست‌های دولتی، افکار عمومی را هدایت می‌کنند.

در حقیقت، شرکت موفقیت‌آمیز روشن‌فکران در سیاست، به ضعف و قوت دیگر گروه‌های اجتماعی بستگی دارد. به‌طوری که در جامعه سنتی روحانیان و اشراف نقش عمده‌ای دارند و میدان فعالیت روشن‌فکران تنگ می‌شود. برعکس در جامعه مدنی امکانات بیشتری برای نقش‌آفرینی روشن‌فکران در زندگی سیاسی وجود دارد (بشیریه، ۱۳۷۶، ص ۱۲۰-۱۱۹).

آزادسازی رسانه‌ها

مطبوعات و رسانه‌های گروهی از جمله ابزارهای ارتباط جمعی هستند که می‌توانند انتظارات و خواسته‌های شهروندان را منعکس کنند. از این رو، نسبت آزادی رسانه‌ها با مشارکت شهروندان، نسبتی دوسویه و متقابل است. بدین ترتیب، کثرت و آزادی مطبوعات در هر نظام سیاسی، نمادی

از توسعه‌یافتگی فرهنگ سیاسی و به تبع آن، مشارکت‌پذیری واقعی دولت است. در توضیح باید افزود که کثرت رسانه‌ها و مطبوعات ارتباط جمعی، موجب حمایت بیشتر از نیروهای مردمی می‌شود و می‌تواند در برآوردن خواست عمومی مؤثر باشد. مطبوعات آزاد فواید بسیاری در عرصه یک نظام سیاسی - حقوقی دارند. از این رو، می‌توان مطبوعات را در قالب الگوی توسعه‌یافتگی سیاسی بررسی کرد.

از این منظر، مطبوعات در دیدگاه‌های مختلف توسعه‌ای^۱ آثار متفاوتی بر ساختار نظام سیاسی یک کشور از خود برجای می‌گذارد.^۲

در بررسی تأثیر مطبوعات بر مشارکت مردم بنا بر نظریه لرنر^۳ چهار متغیر بر رشد رسانه‌ها مؤثرند: «الف) سوادآموزی؛ ب) شهرنشینی؛ ج) استفاده از رسانه‌ها؛ د) مشارکت.

در الگوی لرنر، مشارکت به‌عنوان متغیر چهارم محسوب، و پس از تحقق مراحل سه‌گانه دیگر اجرا می‌شود. در این نظریه افزایش سواد در جامعه، مهم‌ترین عامل توسعه مطبوعات به شمار می‌آید که این امر خود بر ساخت سیاسی و افزایش مشارکت مردم تأثیر می‌گذارد. لرنر معتقد است در فرایند مشارکت‌جویی نکته اصلی در انتظارات متقابل دولت و شهروندان از هم نهفته است؛ چه به همان نسبت که از مردم انتظار می‌رود در مسائل عمومی مشارکت نمایند، به همان نسبت، شهروندان خواستار برآورده شدن انتظاراتشان از دولت هستند. به نظر می‌رسد این اصلی منطقی، روشن و قابل پیش‌بینی در صحنه مناسبات سیاسی باشد. همچنین، بنا بر نظر فردریک فرای^۴، پنج وظیفه اساسی در تبیین نقش ارتباطات در خدمت توسعه سیاسی و در راستای مشارکت‌پذیری

۱. دیدگاه‌های افرادی مانند گوستاو لوبون، گابریل تارد، ماکس وبر، فردیناند تونیس، آلبر و ترو و همچنین، دیدگاه ویلبرشرام و لرنر به‌عنوان نظریه‌پردازان لیبرال در راستای تحلیل نسبت میان مطبوعات و توسعه‌یافتگی مؤثر بوده است.
۲. از جمله آثار مطبوعات بر ساختار یک نظام سیاسی می‌توان به ۱. آثار نمایشی؛ ۲. آثار درهم‌ریختگی؛ ۳. آثار فشرده‌گی؛ ۴. آثار پیش‌گیری و ۵. آثار اسلوبی اشاره کرد.

3. Lerner

4. Feredrick W. Frey

مردم تأثیرگذارند، که به قرار زیر برشمرده می‌شوند: «نخست، اطلاعات بیشتر برای تصمیم‌گیری سیاسی درست‌تر را تدارک‌کردن؛ دوم، بر ساخت قدرت و کنترل آن تأثیر گذاشتن؛ سوم، از پیامدهای روانی توسعه کاستن؛ چهارم، مردم را با آهنگ سریع تحولات تطبیق‌دادن؛ پنجم، ایجاد پیوستگی میان سطوح و نهادهایی که در روند توسعه از هم گسسته‌اند» (خانیک، ۱۳۷۸، ص ۱۲۴-۱۲۳). بدین ترتیب، میان رسانه‌های جمعی از جمله مطبوعات و وجوه مختلف توسعه، رابطه‌ای متقابل حاکم است. یعنی همان‌طور که روزنامه‌ها در جلب مشارکت سیاسی مردم مؤثرند، مردمی هم که احساس شرکت فعالانه‌تر در فعالیت‌های اجتماعی داشته باشند، بیشتر تمایل و علاقه به مشارکت همه‌جانبه در تعیین سرنوشت خویش دارند.

انحصارزدایی

در برخی نظام‌های سیاسی همه وسایل ارتباط جمعی از جمله مطبوعات با محدودیت‌هایی چند مواجهند. این محدودیت‌ها سبب بسته‌شدن فضای فرهنگی و ارتباطی بین دولت و مردم می‌شود و جو سیاسی را بحران‌زده کرده و در عمل، روند مشارکت سیاسی را با مشکل مواجه می‌کند. در حقیقت، در چنین وضعیتی امکان انتقاد و خرده‌گیری از مقامات و سازمان‌های دولتی وجود ندارد. جو انحصارطلبانه حاکم بر فضای رسانه‌ای - مطبوعاتی باعث می‌شود مطبوعات و سایر ابزارهای اطلاعاتی در انحصار دولتی قرار داشته باشند و نتوانند آزادانه و بدون ممنوعیت به فعالیت‌های فرهنگی خود ادامه دهند. مهم‌ترین راهکاری که دولت می‌تواند پیش گیرد و در نقش یک دولت مشارکت‌پذیر ظاهر شود، انحصارزدایی و بازگذاشتن دست بخش دولتی در ایجاد و راه‌اندازی شبکه‌های خصوصی از جمله رادیو و تلویزیون است (رستمی، ۱۳۸۷، ص ۲۰۰-۱۹۹). در چنین وضعیتی مشارکت مردم در جامعه شدت بیشتری به خود می‌گیرد و هدفمندانه دنبال می‌شود.

نتیجه

با تأکید بر یافته‌های پژوهش، می‌توان گفت شکل‌گیری و پایداری فرهنگ مشارکت در جامعه، نمودی از تحقق آرمان برابری شهروندان و دولت در حوزه عمومی تلقی می‌شود و به‌مثابه ارزشی

مطلوب در مناسبات بین‌المللی درآمده است. از این رو، مقاله حاضر نخست، با تأکید بر تکلیف بنیادین دولت در جلب مشارکت شهروندان و پس از آن با اولویت‌بخشیدن به مرتبه فرهنگ‌سازی، با برجسته‌کردن مصادیقی از نقش‌های دولت در ایجاد فرهنگ مشارکت و شخصیت مشارکت‌جو، تصویری از چگونگی تشکیل و توسعه فرهنگ مشارکت شهروندان در سازمان‌ها ارائه کرده است. در مقام نتیجه‌گیری باید یادآور شد که در دولت‌هایی که به تکلیف و تعهد خود در قبال حق حاکمیت و حق تعیین سرنوشت شهروندان قائل هستند، ظرفیت لازم و کافی برای پذیرش مشارکت شهروندان وجود دارد و دولتمردان با اراده‌ی جدی مطالبات شهروندان از جمله تحقق مشارکت فزاینده‌ی مردم در تعیین سیاست‌های کلی دولت را پی‌گیری می‌کنند. در مقام تحلیل و اعتبارسنجی این الگوی رفتاری، می‌توان این گونه رفتارهای سیاسی را به‌مثابه الگویی برای دیگر دولت‌ها و دولتمردان در نظر گرفت. الگویی که دولت مانند مدیر و نه حاکم، به اعمال مدیریت به‌طور کارآمد و مؤثر پرداخته و به‌طور گسترده از شهروندان با پذیرش حق مشارکت برای آن‌ها حمایت کرده است و در اجرای این تکلیف، پیش از هر امر دیگری، به تقویت و توسعه فرهنگ مشارکت می‌پردازد. تأثیر چنین رویکردی شهروندان را از احساس خودمدیریتی و خودگردانی برخوردار می‌کند و پویایی، تحرک و نشاط جامعه را در پی خواهد داشت. در یک عبارت، باید به این دریافت مهم اشاره کرد که به‌طور کلی تکلیف‌گریزی دولت‌ها در برابر حق حاکمیت و حق تعیین سرنوشت مردم، چه ناشی از نقص در برنامه‌ریزی‌ها و سیاست‌های تنظیمی باشد، و چه ناشی از فراهم‌نبودن بستر لازم برای اجرای سیاست‌های مبتنی بر تحقق و توسعه فرهنگ مشارکت سازمانی و چه متأثر از نگاهی بدبینانه بدان باشد؛ نه فقط فاقد پشتوانه فکری و توجیه عملی است، بلکه چالشی مهم پیش روی دولت‌ها و دولتمردان است. با تأکید بر مسئله و دغدغه مقاله که توسعه فرهنگ مشارکت را اولییتی برای مشارکت‌پذیرکردن شهروندان در نظر گرفته است، باید افزود که تحقق این امر، جز با نگاه تکلیف‌مدارانه دولت نسبت به شهروندان و از آن مهم‌تر جز با اراده‌ی جدی دولتمردان در به‌رسمیت‌شناختن حق مشارکت شهروندان و برنامه‌ریزی و زمینه‌سازی برای اجرای همه‌جانبه آن، راهی نخواهد گشود.

منابع و مأخذ

۱. ازکیا، مصطفی، و غفاری، غلامرضا (۱۳۸۳). توسعه روستایی با تأکید بر جامعه روستایی ایران. تهران: نشر نی.
۲. الوانی، سید مهدی، و شریفزاده، سید فتاح (۱۳۸۳). فرایند خط‌مشی‌گذاری عمومی. تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی.
۳. ۱۵. دوورژه، موریس (۱۳۵۸). جامعه‌شناسی سیاسی. ترجمه ابوالفضل قاضی شریعت‌پناهی، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
۴. بال، آلن ر.، و گای، پیترز ب. (۱۳۸۴). سیاست و حکومت جدید. ترجمه عبدالرحمن عالم، تهران: قومس.
۵. بشیریه، حسین (۱۳۷۶). جامعه‌شناسی سیاسی. تهران: نشر نی.
۶. بشیریه، حسین (۱۳۸۲). آموزش دانش سیاسی. تهران: نگاه معاصر.
۷. بیتام، دیوید (۱۳۸۳). دموکراسی و حقوق بشر. ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: طرح نو.
۸. پای، لوسین دبلیو، کلمن، جیمز، اس، بایندر، لئونارد، لاپالمبارا، بایندر، وربا، سیدنی، و واینر، مایرون (۱۳۸۰). توالی‌ها و بحران‌ها در توسعه سیاسی. ترجمه غلامرضا خواجه سروری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۹. توحیدفام، محمد (۱۳۸۱). دولت و دموکراسی در عصر جهانی شدن. تهران: روزنه.
۱۰. جانسون، لزی (۱۳۷۸). منتقدان فرهنگ (از ماتیو آرنولدز تا برنارد ویلیامز). ترجمه ضیا موحد، تهران: طرح نو.
۱۱. خانیکی، هادی (۱۳۸۱). قدرت، جامعه مدنی و مطبوعات. تهران: طرح نو.
۱۲. خنیفر، حسین، و مقیمی، سید محمد (۱۳۸۸). درآمدی به فلسفه اخلاقی در سازمان (مطالعه موردی: منشورهای اخلاقی). فصل‌نامه علمی-پژوهشی پژوهش‌های فلسفی-کلامی، دانشگاه قم، سال ۱۱، شماره ۱، صفحات ۲۶۰-۲۳۵.
۱۳. خوبروی پاک، محمدرضا (۱۳۸۴). تمرکززدایی و خودمدیریتی. تهران: چشمه.

۱۴. دال، رابرت (۱۳۷۸). *درباره دموکراسی*. ترجمه حسن فشارکی، تهران: شیرازه.
۱۵. دایموند، لری، فوکویاما، فرانسیس، هاروویتز، داندل، و پلنتر، مارک اف. (۱۳۹۳). بازنگری پارادایم گذار به دموکراسی. *مجله اندیشه پویا*، سال ۲، شماره ۱۴، صفحات ۶۳-۵۸.
۱۶. رحیمی، مصطفی (۱۳۵۷). *قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی*. تهران: امیرکبیر.
۱۷. رستمی، ولی (۱۳۸۷). *مشارکت مردم در قانون گذاری جمهوری اسلامی ایران*. فصل نامه حقوق دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره ۳۸، شماره ۱، صفحات ۲۰۴-۱۷۹.
۱۸. فاضلی، محمد (۱۳۸۹). *بنیان های ساختاری تحکیم دموکراسی*. تهران: کندوکاو.
۱۹. لوفان بومر، فرانکلین (۱۳۸۵). *جریان های بزرگ در تاریخ اندیشه غرب*. ترجمه حسین بشیریه، تهران: مرکز بازشناسی ایران و اسلام.
۲۰. لپیست، سیمور مارتین (۱۳۸۳). *دایره المعارف دموکراسی*. ترجمه کامران فانی و نوراله مرادی، تهران: وزارت امور خارجه.
۲۱. مسعودنیا، حسین، و مهدی پور، آسیه (۱۳۹۰). فرهنگ سیاسی قبیله ای و مشارکت سیاسی در استان ایلام. *مجله رهیافت های سیاسی- بین المللی*، شماره ۲۶، صفحات ۹۰-۶۱.
۲۲. مقیمی، سید محمد (۱۳۸۰). *سازمان و مدیریت: رویکردی پژوهشی*. تهران: ترمه.
۲۳. میل، جان استوارت (۱۳۶۹). *تأملاتی در حکومت انتخابی*. ترجمه علی رامین، تهران: نشر نی.
۲۴. میلبرث، لستر، و گوئل، لیل (۱۳۸۶). *مشارکت سیاسی*. ترجمه سیدرحیم ابوالحسنی، تهران: نشر میزان.
۲۵. نقیب زاده، احمد (۱۳۸۱). *درآمدی بر جامعه شناسی سیاسی*. تهران: سمت.

26. Dahl, R. (1989). *Democracy and its Critics*. New Haven Conn: Yale University Press.
27. Held, D. (1996). *Models of democracy*. 2d Ed, Stanford :Stanford University Press.
28. Linz, J., and Stephan, A. (1996). *Problems of Democratic transition and consolidation: Southern Europe, South America, and Post-Communist Europe*. Baltimore, MD: John Hopkins University Press.
29. Rahmatollahi, H., Ahmadi sajadi, S. A., & Agha Mohammad aghaee, E. (2015). The role of state in the process changing public order to legal order (considering Parsons Structural Functional Theory, *Journal of Applied Environmental and Biological Sciences (JAEBS)*, 5(2), 113-119.